

بررسی فقهی وظیفه حکومت اسلامی در تربیت اخلاقی جامعه^۱

محمد رضا امینی^۲

محمد جواد زارعان^۳

علی سائلی^۴

چکیده

تربیت اسلامی، ساحت‌های مختلفی دارد و تربیت اخلاقی، از مهم‌ترین این ساحت‌هاست که جامعه را با وظایف و تکالیف اخلاقی آشنا می‌کند و آنان را متعهد به انجام آن می‌نماید. آنچه اهمیت دارد، این است که بدانیم مسئولیت تربیت اخلاقی جامعه بر عهده کیست و حکم فقهی آن چیست؟ این پژوهش در قالب روش توصیفی، تحلیلی و اجتهادی با محوریت آیات و روایات، به بازخوانی وظایف حکومت اسلامی در قبال تربیت اخلاقی جامعه می‌پردازد و بر اساس روش‌شناسی فقهی، میزان جزئیات وظیفه‌مندی حکومت اسلامی را در تربیت اخلاقی جامعه روشن نماید. با طرح ادله مانند آیات، روایات، عقل، سیره و قواعد عامه، به بررسی وظیفه حکومت اسلامی

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۸/۱۰؛ تاریخ تصویب ۱۳۹۹/۱۱/۱۵.

۲. این مقاله برگرفته شده از رساله دکتری با عنوان «بررسی فقهی وظیفه حکومت اسلامی در تربیت اخلاقی جامعه از منظر فقه اسلامی» در رشته فقه تربیتی، جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه است.

دانشجوی دکتری فقه تربیتی نویسنده مسئول (m.reza56.amini@gmail.com).

۳. دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام (mjzarean@gmail.com).

۴. عضو هیئت علمی جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه، (mmahdisaelli@gmail.com).

در تربیت اخلاقی جامعه پرداخته است و پس از بررسی ادله، توانسته وظیفه الزامی حکومت اسلامی را در تربیت اخلاقی جامعه اثبات کند. همچنین اگر مقدمات و زمینه‌سازی‌هایی برای انجام «تربیت اخلاقی جامعه» قلمداد شوند، انجام آنها نیز بر حکومت اسلامی وظیفه‌ای الزامی خواهد بود.

کلمات کلیدی: اخلاق، تربیت، تربیت اخلاقی، تأدیب، حکومت، شئون حکومتی، وظیفه، بررسی فقهی.

مقدمه

هر نظام حاکمیتی، مسئولیت اداره و راهبری موضوعات و امور کلی جامعه را در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... برعهده دارد؛ اما آیا در هدایت و تربیت اخلاقی جامعه نیز وظیفه دارد؟ با یک نگاه کلی، می‌توان چند دیدگاه در این باره تشخیص داد.

۱. دیدگاه اول حکومت هیچ وظیفه‌ای در قبال جامعه ندارد؛ مثل دیدگاه ماکیاوول که می‌گوید: «حکومت هیچ وظیفه‌ای جز وظیفه حفظ و تحکیم قدرت ندارد» (خدادادی، ۱۳۹۰: ۱۳۵-۱۶۶).

۲. دیدگاه دوم، وظیفه حکومت فقط حفظ نظم و امنیت است و در تربیت اخلاقی جامعه وظیفه ندارد؛ مثل دیدگاه هابز که وظیفه دولت را حفظ نظم و امنیت می‌داند (توماس هابز، ۱۳۹۸: ۱۸۹).

۳. دیدگاه سوم، حکومت علاوه بر حفظ نظم و امنیت، در تربیت اخلاقی جامعه وظیفه‌ای سنگین بردوش دارد که نظریه فقه اسلامی، جزء همین نظریه است. از آنجاکه نقش حکومت اسلامی در تربیت اخلاقی جامعه با رویکردهای مختلف و عمدتاً با رویکرد فلسفه سیاسی مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است، در این مقاله، تلاش بر آن است تا با رویکرد فقهی و از دیدگاه فقه اسلامی به بررسی وظیفه حکومت در تربیت اخلاقی جامعه پرداخته شود.

مفهوم‌شناسی

در آغاز، معنا و مفهوم واژه‌های تربیت، اخلاق، تربیت اخلاقی و حکومت که نقش کلیدی در این تحقیق دارند، بررسی می‌شود.

مفهوم تربیت

الف) لغوی: «تربیت» در زبان فارسی به معانی پروردن، و آداب و اخلاق را به کسی یاد دادن به کار رفته است (دهخدا، ۴: ۵۷۷۶). از کتاب‌ها لغات اصیل و معتبر، استفاده می‌شود «تربیت» که با دو ماده «رب» و «ربو» مرتبط است، ریشه «رب» به معانی مختلفی از جمله: «ایجاد چیزی و به تدریج تکامل بخشیدن آن» (راغب، ۱۴۲۸: ۳۷۷) به کار رفته است. ریشه «ربو» به معنای رشد و زیاد شدن است (ابن فارس، ۱۴۳۰: ۲: ۴۸۳).

ب) اصطلاحی: تربیت، فرایند یاری‌رسانی به متربی برای ایجاد تغییر تدریجی در گستره زمان در یکی از ساحت‌های بدنی، ذهنی، روحی و رفتاری است که به واسطه عامل انسانی دیگر به منظور دستیابی وی به کمال انسانی و شکوفا کردن استعدادهای او یا بازدارندگی و اصلاح صفات و رفتارهایش صورت می‌گیرد (اعرافی، ۱۳۹۱: ۱: ۱۴۱).

مفهوم اخلاق

الف) لغوی: اخلاق، جمع «خُلُق» و «خُلُق» است. واژه خُلُق در لغت به معانی: خوی، سنجیه، طبیعت، خصلت، سرشت، نهاد، مزاج، طبع و سیرت به کار رفته است (زبیدی، ۱۳۰۶ هـ.ق، ۱۳: ۱۲۴). واژه خُلُق با خَلَق هم‌ریشه است. خَلَق، نمایانگر ساختار فیزیکی و صفات ظاهری انسان می‌باشد و خُلُق، بیان‌گر ساختاری درونی اوست و زیبایی‌ها و زشتی‌های باطنی او را به نمایش می‌گذارد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷: ۸۶).

ب) اصطلاحی: عبارت است از صفات و هیئت‌های راسخ و پایدار در نفس که سبب می‌شود، افعال متناسب با آنها به صورت آسان و بدون نیاز به تفکر و تأمل از انسان صادر شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱۳).

مفهوم تربیت اخلاقی

تربیت اخلاقی، «فرایند زمینه سازی و به کارگیری شیوه‌هایی برای شکوفایی، تقویت و ایجاد صفات رفتارها و آداب اخلاقی و اصلاح واز میان بردن صفات، رفتارها و آداب غیر اخلاقی در خود انسان یا دیگری است» (همت بناری، ۱۳۸۳: ۱۷۸).

مفهوم حکومت

الف) لغوی: حکومت در لغت از واژه «حکم» به معنای «استقرار، ثبات و اتقان و منع از فساد است» (راغب، ۱۴۲۸: ماده حکم). ابن منظور، حکومت را به جلوگیری از ظلم معنا نموده و لفظ حاکم را به کسی اطلاق می‌کند که بتواند از ظلم ظالم ممانعت کند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹۰۰۱).

ب) اصطلاحی: حکومت در اصطلاح فرهنگ علوم سیاسی، به معنای حکمرانی، فرمانروایی و اداره امور عمومی یا رهبری و مدیریت جامعه است (آشوری، ۱۳۶۶: ۲۴۱).

ادله و وظیفه حکومت اسلامی در تربیت اخلاقی جامعه

ادله این موضوع عبارت‌اند از: آیات، روایات، عقل، سیره و قواعد عامه که به ترتیب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. آیات قرآن

به منظور روشن ساختن وظیفه حکومت اسلامی در تربیت اخلاقی جامعه، آیات ذیل بررسی می‌شود:

الف) آیه‌های ۲ جمعه و ۱۶۴ آل عمران

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ (جمعه، آیه ۲) ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ (آل عمران، آیه ۱۶۴).

نکته اول: مفهوم تزکیه

الف) در لغت: «التَّزْكِيَةُ التَّطْهِيرُ مِنَ الْأَخْلَاقِ الدَّمِيمَةِ» تزکیه، پاک ساختن نفس از اخلاق زشت (طریحی، ۱۳۶۴، ۱: ۲۰۴).

ب) در اصطلاح: تزکیه انسان، این است که کسانی در صدد برآیند و برای دیگران زمینه‌ای فراهم کنند که آنان با اراده خود به سوی خوبی‌ها و کمال سوق داده شوند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۲۴).

نکته دوم: تزکیه از وظایف قطعی پیامبر ﷺ

این آیات، یک شأن برای پیامبر ﷺ بیان کرده و وظیفه را به او نسبت داده است که ما او را مبعوث کردیم تا این وظیفه را انجام بدهد و آن شأن، «يُرْكِهَمُ» تزکیه است. پس تزکیه، از وظایف پیامبر ﷺ است.

نکته سوم: تزکیه از شئون حکومتی پیامبر ﷺ

از آنجاکه پیامبر ﷺ شئون مختلف دارد، وقتی می‌توان به این آیات استناد کرد که تزکیه از شئون حکومتی پیامبر ﷺ باشد.

تقریر اول: از راه شأن نزول

از آنجاکه سوره جمعه و آل عمران، از سوره‌های مدنی است (حاجی میرزایی، ۱۳۷۷: ۲۱۴۵)، وقتی این آیات نازل شده که پیامبر ﷺ حکومت تشکیل داده بوده یا در صدد تشکیل حکومت بود. بنابراین، می‌توان گفت این آیات دستورهای حکومتی به پیامبر ﷺ می‌دهند، نه دستورهای فردی یا فکری. وقتی آیه دستور حکومتی به پیامبر ﷺ می‌دهد و از طرفی مفاد آیه مربوط به تربیت اخلاقی جامعه است، پس تربیت اخلاقی از وظایف حکومت است.

تقریر دوم: از راه اطلاق «يُرْكِهَمُ»

اولاً این آیات، تزکیه را از وظایف پیامبر ﷺ شمرده است. ثانیاً این «يُرْكِهَمُ» به شأنی

از شئون اختصاص پیدا نکرده است؛ یعنی اطلاق دارد و همه شئون حتی شأن حکومتی را دربرمی‌گیرد. ثالثاً وقتی این تزکیه از شئون حکومتی است، قطعاً این وظیفه بعد از پیامبر ﷺ به ائمه علیهم‌السلام، و از ائمه به حاکم اسلامی تسری پیدا می‌کند.

امام خمینی رحمته‌الله می‌فرماید: تمام اختیاراتی که در زمینه حکومت و سیاست برای پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام ثابت است، برای فقیه عادل نیز ثابت است (خمینی، ۱۳۸۰، ۲: ۴۶۷).

نتیجه: از شئون و حیثیت حاکمیتی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام، شأن تربیت اخلاقی جامعه بود و این شأن، به حاکم اسلامی سرایت می‌کند.

نکته چهارم: تربیت اخلاقی وظیفه حکومتی پیامبر ﷺ

اولاً این آیات شئونی برای پیامبر ﷺ بیان کرده و وظیفه را به او نسبت داده است که ما او را مبعوث کردیم تا این وظیفه را انجام بدهد. این وظیفه، «یَزَكِيهِمْ» تزکیه است. ثانیاً این تزکیه طبق معنای لغوی و معنای اصطلاحی، تربیت اخلاقی را شامل می‌شود؛ پس تربیت اخلاقی از شئون حکومتی پیامبر ﷺ است.

نکته پنجم: ظهور آیات در تکلیف الزامی و وجوبی

الف) ظاهر آیات بیان‌گر این مطلب است که از فلسفه‌های انزال کتب و ارسال رسول، تزکیه «یَزَكِيهِمْ» است. این فلسفه ارسال رسول، با وجوب سازگار است. ب) جمله خبریه در مقام انشا دلالتشان بر وجوب قوی‌تر از صیغه امر است (خراسانی، بی تا، ۱: ۷۱). در مانحن‌فیه هم «یَزَكِيهِمْ»، جمله خبریه است و بر وجوب تزکیه کردن دلالت دارد.

ب) آیه‌های ۱۰۴ آل عمران و ۴۱ حج

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (آل عمران، آیه ۱۰۴)؛ ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (حج، آیه ۴۱).

نکته اول: امر به معروف و نهی از منکر وظیفه حاکم اسلامی
فرازهایی از این دو آیه، بر مدعی ما می‌تواند دلالت داشته باشد.

یک - فراز ﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾

قید «مَكَّنَّاهُمْ» دال بر این مطلب است که مؤمنین ضعیف، زمانی که قدرت پیدا کنند، اقامه نماز، ایتاء زکات و... می‌کنند. این آیه اشاره به مکت می‌کند و مراد از مکت در اینجا به قرینه آیات قبلی و آیات (۲۱ و ۵۶ سوره یوسف) ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾ و آیه (۸۶ کهف) در مورد ذوالقرنین ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا﴾، مکت مالی نیست؛ زیرا سخن از ضعف مالی نبوده؛ بلکه سخن از ضعف قدرت و سلطه و حکومت است و وقتی به حکومت رسیدند، اقامه نماز، ایتاء زکات و مقابله با مفسد اجتماعی از طریق امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. پس اجرای این اهداف، بعد از به قدرت رسیدن و حکومت است.

بنابراین، مفهوم آیه چنین می‌شود که یاران خدا وقتی به حکومت رسیدند، از یک سوره را برای رسیدن به قرب پروردگار، که از مظاهر آشکار آن نماز است، هموار می‌سازند و از سوی دیگر، راه را برای عدالت اجتماعی، که یک وسیله بارز آن ادای زکات است، می‌گشایند و از سوی سوم، با هرگونه مفسده اجتماعی مبارزه می‌کنند و عوامل گسترش نیکی‌ها و خوبی‌ها را در جامعه که یک وسیله مهم آن امر به معروف و نهی از منکر است، فراهم می‌سازند.

علامه طباطبائی می‌فرماید: «مراد از تمکین آنان در زمین، این است که ایشان را در زمین نیرومند کند؛ به طوری که هر کاری را که بخواهند، بتوانند انجام دهند و هیچ مانع یا مزاحمی نتواند سد راه آنان شود این جز از طریق به دست آوردن حکومت، ممکن نیست» (طباطبائی، ۱۴۲۱، ۱۴: ۳۸۶).

قرطبی: ﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ را به معنای اُمرا و صاحبان حکومت تفسیر کرده است (قرطبی، بی تا، ۷: ۴۴۶۵).

مکارم شیرازی می‌فرماید: «این آیه به طور تلویحی می‌گوید که برپاداشتن نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر در مقیاس گسترده و عام، از طریق تشکیل حکومت میسر است و بر همین اساس، مؤمنان راستین را به این صفت توصیف می‌کند که آنها به هنگام قدرت یافتن و به حکومت رسیدن، این فرایض بزرگ الهی را برپا داشته، اجرا می‌کنند و از اینجا نقش حکومت در اصلاح جامعه از دیدگاه اسلام روشن می‌شود» (مکارم، ۱۳۷۸، ۱۰: ۲۴).

در آیه ۵۵ سوره نور، ﴿لِيَمَّكِّنَنَّ﴾ درباره حکومت صالحان به کار رفته است: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾.

در این آیه، بعد از آن که خداوند به مؤمنان صالح‌العمل وعده خلافت می‌دهد، آن را با چند جمله تعقیب می‌کند: نخست قدرت تمکین و حکومت و اقتدار بخشیدن به دین الهی و حاکمیت آن بر پهنه اجتماع، و دیگر از میان رفتن ناامنی‌ها و تبدیل آن به امنیت اجتماعی کامل و دیگر، عبادت خالی از هرگونه شرک.

نتیجه: مفهوم آیه چنین می‌شود که یاران خدا هنگامی که به حکومت رسیدند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

دو - فراز ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ﴾

علامه طباطبائی می‌فرماید: «ظاهر این است که کلمه «مِنْ» در آیه ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ﴾، تبعیضه است» (طباطبائی، ۱۴۲۱، ۳: ۳۷۳). اگر مِنْ، تبعیضیه باشد، وجوب امر به معروف، واجب کفایی است و واجب کفایی با بعضی محقق می‌شود. این بعض حتماً باید ویژگی داشته باشد. این ویژگی بعض، در روایت مسعدة بن

صدقه بیان شده است: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول، و سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ التَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْاجِبُ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ جَمِيعًا؟ فَقَالَ: لَا. فَقِيلَ لَهُ وَلِمَ؟ قَالَ: إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِيِّ الْمُطَاعِ الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ لَا عَلَى الضَّعِيفِ الَّذِي لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا... وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ وَلِتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۶: ۱۲۶).

اولاً حکومت به دلیل قدرت و توانایی بیشترش، مصداق است؛ زیرا شرایط «القوی المطاع العالم بالمعروف» در حاکم اسلامی به راحتی جمع است. ثانیاً گاهی به طور خاص این واجب کفایی عمومی، برای حکومت اسلامی عینی و خاص می شود؛ زیرا شخص دیگری نمی تواند چنین اقدامی کند.

ثالثاً برخی مراتب امر به معروف، به داشتن قدرت و حاکمیت مشروط است. شیخ طوسی می فرماید: «وَقَدْ يَكُونُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ بِالْيَدِ بِأَنْ يَحْمِلَ النَّاسُ عَلَى التَّادِيبِ وَ الرَّدْعِ وَ قَتْلِ الثُّفُوسِ وَ صَرْبِ مِنَ الْجِرَاحَاتِ إِلَّا أَنْ هَذَا الصَّرْبُ لَا يَجِبُ فِعْلُهُ إِلَّا بِإِذْنِ السُّلْطَانِ» (طوسی، ۱۳۹۰: ۲۹۹). شیخ فضل الله می فرماید: «با توجه به تنوع موضوع امر به معروف و نهی از منکر، برخی مواقع، اجرای آن تنها از جانب حکومت میسر است» (فضل الله، ۱۴۱۹، ۶: ۲۰۲).

نتیجه: من در «منکم» تبعیضیه است. اگر من تبعیضیه شد، واجب کفایی می شود. واجب کفایی همیشه با بعضی محقق می شود. بر اساس روایت مسعده، حکومت بارزترین مصداق بعض است.

سه - فراز «أُمَّةٌ»

این آیه، امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه «أُمَّة» می داند؛ اما روایت «مسعده بن صدقه»، «أُمَّة» را به حاکمان و افراد دارای قدرت تفسیر می کند. این روایت ظهورآیات را تفسیر می نماید و مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده حاکمان و افراد

دارای قدرت می‌داند. بنابراین، مراد از «امة» در آیه، کسانی هستند که قدرت و توان اعمال و اجرای امر به معروف و نهی از منکر را داشته باشند که مصداق اتمشان، حاکم است. به بیان دیگر، مراد از «امة»، مجموعه مردم نیست؛ بلکه گروه برگزیده آنان است که در واقع، قدرت مردم به آنان منتقل می‌شود و آنان نیز موظف‌اند برای تحقق امر به معروف و نهی از منکر اقدام کنند؛ مانند مجالس شورا در حکومت‌های جمهوری یا همچنین سلطنت‌های مقیّده؛ زیرا با شکل‌گیری چنین امتی است که عظمت و اقتدار دین حفظ می‌شود و وحدت مسلمین تأمین می‌گردد. لذا در اجرای وظیفه امر به معروف از سوی حاکمان مسلمان در برخی دوره‌ها در بعضی کشورهای اسلامی، تشکیلاتی با عنوان «اداره حسبه» تأسیس شده است. این تشکیلات، نظارت و بازرسی و ارشاد و هدایت و تربیت مردم در جامعه اسلامی را بر عهده داشته و آنها را در امور اجتماعی، به رعایت موازین اسلامی و عدل و انصاف دعوت کرده و از منکر و حرام و ستم به دیگران باز می‌داشته است (قرشی، ۱۴۳۰ق: ۲۳ و ۶۱). روایاتی که «أُمَّة» را برائمه ﷺ تطبیق کرده، مؤید همین معناست (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲۹۴).

نتیجه: مراد از «امة» در آیه، کسانی هستند که قدرت و توان اعمال و اجرای امر به معروف و نهی از منکر را داشته باشند که مصداق اتمشان، حاکم است.

۴. از طریق آیه ۱۵۷ اعراف: این آیه وظایف حکومتی پیامبر ﷺ بیان می‌کند: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي السَّوَارَةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف، آیه ۱۵۷)

با توجه به این که امر به معروف و نهی از منکر در این آیه در ردیف امور قرار گرفته که آن امور از شئون حکومتی پیامبر ﷺ است، می‌توان استفاده کرد که امر به معروف و نهی از منکر نیز از شئون حکومتی پیامبر ﷺ است.

نکته دوم: شمول امر به معروف و نهی از منکر تربیت اخلاقی

۱. از طریق کلمه «دعوت»

دعوت گاهی به معنای مطلق خواندن است (قرشی، ۱۴۳۰ق، ۲: ۳۴۴) و گاهی به معنای ترغیب نمودن به سوی خداوند می‌باشد: «الدعوة هی الرغبة الی الله» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ذیل واژه). تربیت اخلاقی جامعه را شامل می‌شود؛ یعنی کسی را که تربیت می‌کنند تا به سوی خوبی برود و به سوی گناه و ترک واجب نرود، این یک نوع دعوت است. پس دعوت یا مطابقاً یا بالالتزام، تربیت اخلاقی را در برمی‌گیرد.

۲. از طریق کلمه «خیر»

خیر طبق معنای لغوی، چیزی است که همه آن را خواهان‌اند؛ مثل عقل و عدل و هر چیزی که سودمند است. خیر، گاه معنایی اسمی دارد و گاه معنایی وصفی؛ مثل آیه شریفه ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ و مانند «نات بخیر منها» (راغب، ۱۴۱۲: ماده خیر: ۳۰۰) و هم طبق معنای اصطلاحی، خیر به هر نیکی یا دعوت به دین گفته می‌شود (طبرسی، بی تا، ۱ و ۲: ۸۰۷). تربیت اخلاقی جامعه را شامل می‌شود. تربیت اخلاقی جامعه، هم مصداق لغوی و هم مصداق اصطلاحی خیر است.

۳. از طریق کلمه «معروف»

معروف طبق معنای لغوی، به معنای شناخته شده (از ماده عرف) است و اکنون اسم شده است برای هر فعلی که نزد عقل و شرع، خوبی و حُسن آن شناخته شده باشد (راغب، ۱۴۱۲ق: ۳۳۱) و هم طبق معنای اصطلاحی، معروف، به هر امر واجبی یا مستحب که شارع دستور به انجام آن داده است، گفته می‌شود (زین‌الدین عاملی، ۱۴۱۲، ۲: ۴۱۴). تربیت اخلاقی جامعه، هم مصداق معنای لغوی و هم مصداق معنای اصطلاحی فعل معروف است.

نکته سوم: ظهور آیات در وظایف وجوبی و الزامی

الف) ﴿إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ غایت تمکن در زمین را بیان می‌کند که مؤمنین زمانی

که تمکن در زمین پیدا کنند، غایت کاری را که باید انجام دهند، این امور است: نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

ب) «إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ» به صورت شرطی بیان شده است. مؤمنین تا در زمین متمکن شوند، این‌گونه رفتار می‌کنند. این بیان شرطیت اسلوبی است که قرآن در بیان وجوب از آن استفاده می‌کند؛ مانند آیه «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ» (نور، آیه ۳۰). نمی‌گوید «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ عُضُّوا»؛ بلکه «يَعْضُوا» می‌گوید که یعنی اگر شما به مؤمنین بگویید، آنها می‌پذیرند و این کار را می‌کنند و از طرف دیگر، غض بصر از نامحرم واجب است و این حکم واجب را به صورت جمله شرطیه بیان کرده است.

ج) «وَلْتَكُنْ» امر است و ظهور در وجوب دارد.

مناقشه: در ظهور «وَلْتَكُنْ» با اطلاق «خیر و معروف»، تعارض وجود دارد. هیئت ولتکن، امری است و ظهور در وجوب دارد. خیر و معروف، اطلاق دارد. خیر و معروف، هم واجبات و هم مستحبات را در بر می‌گیرد.

تقدم ظهور «وَلْتَكُنْ»

۱. ظهور «وَلْتَكُنْ» در وجوب، لفظی است؛ اما ظهور «خیر و معروف» با مقدمات

حکمت، ظهور لفظی مقدم است.

۲. قرینه بعدی «أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ» است که حتماً واجب مراد است. به این

قرینه سیاق، می‌توان گفت «امر به معروف» هم واجب است.

۳. قرینه بعدی «يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» است و شمول منکر بر مکروهات خیلی واضح

نیست و شاید اظهر در همان محرمات باشد و در این صورت، تناسب آن با الزام بیشتر است.

۴. لحن آیه؛ وقتی انسان به لحن آیه نگاه کند، قوت بیشتری در وجوب دارد.

۵. روایاتی که ذیل این آیه آمده، از جمله روایت «مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ»، ظاهرش این است که این آیه تکلیف الزامی را می‌گوید و روایات که ذیل این آیه در نورالثقلین و کافی آمده، ظهورش این است که حکم، حکم الزامی است. اینها مجموعه شواهد است که الزام را تقویت می‌کند.

۲. حکم عقل

همان‌طور که عقل، فراهم کردن زمینه و مقدمات عصیان و گناه دیگران را امری قبیح و زشت می‌داند، زمینه‌سازی و فراهم کردن مقدمات فرمان‌بری و ترک نافرمانی دیگران را امری پسندیده و مستحسن به شمار می‌آورد. بنابراین، در مواردی که حکومت اسلامی با انجام اعمال تربیتی، زمینه و مقدمات انجام واجبات و ترک محرمات جامعه و زمینه شکوفایی، تقویت و ایجاد صفات رفتارها و آداب اخلاقی و اصلاح و از میان بردن صفات، رفتارها و آداب غیراخلاقی را که در خود انسان یا دیگری است، فراهم آورند و بدین وسیله آنان را از ارتکاب معاصی حفظ کنند، از نظر عقل، عمل درخور تحسین انجام می‌دهند.

۳. روایات

به منظور روشن ساختن وظیفه حکومت اسلامی در تربیت اخلاقی جامعه، روایات ذیل بررسی می‌شود.

الف) منشور پیغمبر ﷺ به معاذ بن جبل

«وَصِيَّتُهُ لِمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ لَمَّا بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ يَا مُعَاذُ عَلِّمُهُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَأَحْسِنْ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ وَأَنْزِلِ النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ خَيْرَهُمْ وَشَرَّهُمْ» (حرّانی، ۱۳۹۴: ۲۵).

۱. بررسی سند: این روایت سند تامی ندارد؛ چون در کتاب تحف العقول آمده

است و این کتاب، سند معتبری ندارد.

اعتبار کتاب تحف العقول

مشکل اصلی کتاب *تحف العقول*، ارسال روایات این کتاب است؛ زیرا در نقل روایات، بسیاری از اسناد رها شده است. در عبارات صاحب *تحف العقول* که در مقدمه کتاب آمده است، نکاتی وجود دارد. ایشان در مقدمه کتاب می‌فرماید: «ووقفْتُ مَنّ انتهى إلى من علوم السادة عليهم السلام على حِكْمٍ بالغه و مواعظ شافية و أسقطتُ الأسانيد تخفيفاً و إيجازاً و إن كان أكثره لى سماعاً» و در قسمت دیگر از مقدمه می‌فرماید: «بل خذوا ما ورد إليكم عن فرض الله طاعته عليكم و نقلوا ما نقله الثقات عن السادات بالسمع والطاعة و الإلتفاء إليه والعمل به» (حرّانی، ۱۳۹۴: ۲). مقدمه ایشان متضمن چند نکته است:

نکته اول: صاحب *تحف العقول* می‌فرماید: من تخفيفاً و إيجازاً سند روایات را حذف کرده‌ام. پس مسئله ارسال که در رابطه با سند روایات کتاب *تحف العقول* مطرح است، درست است؛ چون به تصریح خود صاحب کتاب، سند روایات جهت تخفیف و ایجاز حذف شده است؛ ولی این بدین معنا نیست که روایات، نزد خود صاحب کتاب هم مرسل بوده؛ بلکه سند روایات نزد ایشان متصل و مسند بوده و ایشان جهت اختصار و دوری از تطویل، اسناد را حذف کرده است.

نکته دوم: آنچه از عبارات صاحب *تحف العقول* استفاده می‌شود، این است که اکثر روایات مسموع بوده است.

نکته سوم: صاحب *تحف العقول* می‌فرماید این روایات را از ثقات نقل کرده‌ام. اگر این نکات را که در مقدمه *تحف العقول* ذکر شده است، بر اعتبار کتاب *تحف العقول* کافی بدانیم، می‌توانیم طبق آن عمل کنیم و آن را مورد استناد قرار دهیم.

۲. بررسی دلالی:

نکته اول: کاربردها و معانی «تأدیب»

در بررسی واژه «تأدیب»، هم باید به ماده ادب و هم به هیئت و صیغه آن توجه داشت.

معنای غالبی صیغه تفعیل، «تعدیه» است؛ یعنی سه عنصر: فعل، فاعل و مفعول دارد. می‌توان گفت که مفعول «تأدیب» و آن چیزی که فعل بر آن انجام می‌شود، می‌تواند بُعد شناختی یا عاطفی و درونی یا رفتاری باشد. این چهار ادعا عبارت است از:

۱. اگر «تأدیب» فقط به بُعد رفتاری منحصر بماند، به معنای «آداب‌آموزی» و منتقل کردن آداب، روش‌ها و رفتارهای پسندیده و مطلوب خواهد بود؛

۲. اگر «تأدیب» فقط در بُعد شناختی به کار رود، هم معنای «تعلیم» می‌شود.

۳. اگر منظور از «تأدیب»، فقط بُعد عاطفی و روانی (خلقیات و ویژگی‌های درونی) باشد، به معنای «اخلاق‌آموزی» خواهد بود که به معنای انتقال ملکه‌ها و فضایل مثبت و تلاش برای دفع و رفع رذایل نفسانی است.

۴. اگر «تأدیب» در معنایی جامع به کار رود که منظور، تغییر همه ابعاد شناختی، درونی و رفتاری شخصیت انسان، و تقریباً معادل واژه «تربیت» است (اعرافی، ۱۳۹۱، ۱: ۱۹).

نتیجه: «تأدیب» در معنایی جامع، معادل واژه «تربیت» است.

نکته دوم: تأدیب (تربیت) از وظایف حاکم اسلامی.

پیغمبر ﷺ در ابتدای این عهدنامه، وظایف حاکم اسلامی را بیان می‌کند. یکی از این وظایف، تأدیب است: «وَأَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ».

نکته سوم: این منشور پیامبر ﷺ به معاذ، آیا حکم اولی است یا حکومتی؟

پاسخ، اصل در احکام این است که حکم اولی باشند، مگر این که قرینه‌ای بر احکام حکومتی باشد. از طرفی قرینه بر این که حکم اولی وجود دارد، از عمده محورهایی که در این منشور آمده، معلوم است چون حضرت حکم خدا را بیان می‌کند نه حکم خودش را؛ یعنی مبین احکام الله است. اصل در بیانات معصومین علیهم‌السلام، تبلیغ عن الله و بیان حکم الهی است که این اصل، بسیار محکم است عبور از این قاعده به دلیل بسیار محکمی نیاز دارد، دلیل بسیار محکمی می‌خواهد (مکارم، ۱۴۲۴ق، ۳:

۲۸۵). در بحث حاضر هم حاکم از این جهت که حاکم است، به عنوان حکم اولی این وظایف را دارد: «وَأَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ».

نکته چهارم: تربیت اخلاقی وظیفه حاکم اسلامی.

از این دو فراز می‌توان استفاده کرد که تربیت اخلاقی، وظیفه حاکم اسلامی است.

الف) «أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ؛ و بر اساس اخلاق پسندیده، آنان را به

نیکی تربیت نما». تربیت بر اساس اخلاق صالحه یعنی تربیت اخلاقی.

ب) «وَاتَّبِعِ الْمُوعِظَةَ؛ اندرزگویی و موعظه را دنبال کن»؛ یعنی پشت سرهم موعظه

کردن. استمرار بر وعظ و اندرز یعنی تربیت اخلاقی.

نکته ششم: ظهور روایت در تکلیف وجوبی، عینی، نفسی، تعیینی و تسبیبی

الف) تکلیف وجوبی: «أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ و...» امر است. از

طرفی، صیغه امر ظهور در وجوب دارد (نائینی، ۱۳۶۹، ۱: ۷۸)؛ پس «أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ»

ظهور در وجوب دارد.

ب) وجوب عینی: طبق اصالة الاطلاق و مقدمات حکمت، حکم ظهور در

عینیت دارد (فاضل، ۱۳۷۷، ۳: ۴۲۲). «أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ» طبق

اصالة الاطلاق، وجوب عینی است؛ اما وجوب عینی است که یسقط بفعل الغیر.

ج) وجوب تعیینی: طبق اصالة الاطلاق و مقدمات حکمت، حکم ظهور در

تعیینیت دارد (صدر، ۱۴۱۷، ۲: ۱۱۴). «أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ» اطلاق

می‌گوید بدل ندارد؛ پس تکلیف تعیینی است.

د) نفسی: طبق اصالة الاطلاق و مقدمات حکمت، حکم ظهور در نفسی دارد

(همان). «أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ». طبق اصالة الاطلاق، وجوب نفسی

است. غیرنی نیاز به بیان داشت؛ نیاورده است؛ پس تکلیف نفسی است.

ه) وجوب مباحثی و تسبیبی

۱. عبادات: در عبادات اصل این است که بالمباشره باید انجام بگیرد. «صل» ظهورش در مباشرت است.

۲. غیرعبادات: اعم از مباشرت و تسبیب است (حلی، ۱۴۰۹، ۲: ۱۵۴) وقتی به حاکم وظیفه می‌کند «تربیت»، فرق نمی‌کند که خود حاکم مباشرتاً این وظیفه را انجام دهد یا به کسی دیگری واگذار کند.

ب) نامه ۵۳ امام علی علیه السلام

علی علیه السلام هنگامی که مالک اشتر را به عنوان والی مصر منصوب کرد، شرح وظایفی برای او نگاشت: «هذا ما أمر به عبد الله علي أمير المؤمنين مالك بن الحارث الأشتر في عهده إليه حين ولّاه مصر، جباية خراجها وجهاد عدوها واستصلاح أهلها وعمارة بلادها» (نهج البلاغه: نامه ۵۳)

۱. بررسی سندی: سند عهدنامه، هم از طریق نجاشی و هم از طریق شیخ طوسی قابل قبول است (قوامی، ۱۳۹۳: ۱۳۲).

۲. بررسی دلالی

نکته اول: استصلاح اهل وظیفه حاکم اسلامی

حضرت در ابتدای این عهدنامه، وظایف حاکم اسلامی را بیان می‌کند. یکی از این وظایف، استصلاح اهل است: «وَ استصلاح أهلها».

نکته دوم: منشور امام علی علیه السلام به مالک، آیا حکم اولی است یا حکومتی؟

ظهورش این است که اینها حکم اولی الهی برای حاکم است که امام علیه السلام به مالک توصیه می‌کند که باید وظایف الهی خود را عمل کنند. البته امام علیه السلام به عنوان حاکم، تأکید می‌کند؛ ولی تأکید بر حکمی است که جنبه الهی و الزامی دارد. ذیل منشوری از مکارم شیرازی نقل شد که: «اصل در بیانات معصومین علیهم السلام، تبلیغ عن الله و بیان

حکم الهی است که این اصل، بسیار محکم است که عبور از آن به دلیل بسیار محکمی نیاز دارد» (مکارم، ۱۴۲۴، ۳: ۲۸۵). در اینجا حاکم بما این که حاکم است، به عنوان حکم اولی این وظیفه را دارد: «وَ استصلاح أَهْلِهَا».

نکته سوم: تربیت اخلاقی، وظیفه حاکم اسلامی

اولاً در این منشور چند مسئولیت به مالک واگذار شده؛ یکی از این مسئولیت‌ها اصلاح است (وَ استصلاح أَهْلِهَا). ثانیاً این اصلاح اطلاق دارد و اصلاح در تمام ابعاد (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تربیتی و اخلاقی) جامعه را شامل است. ثالثاً پس مالک، همچنان که وظیفه اصلاح در امور (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ...) جامعه را دارد، وظیفه اصلاح در امور تربیت اخلاقی جامعه را نیز دارد.

نکته چهارم: ظهور روایت در وظیفه وجوبی

«هَذَا مَا أَمَرَ»، امر است. از طرفی، هم صیغه امر ظهور در وجوب دارد (نائینی، ۱۳۶۹، ۱: ۷۸) و هم ماده امر ظهور در وجوب دارد (عراقی، ۱۴۲۰: ۲۰۵).

نکته پنجم: فرق اصلاح و استصلاح

فرق «اصلاح» با «استصلاح» در همین است که اصلاح، مربوط به خود شخص است و استصلاح زمینه‌سازی برای اصلاح می‌باشد. از همین روست که حضرت «استصلاح اهلها» فرموده است؛ یعنی برنامه‌های حکومتی باید زمینه اصلاح را فراهم کند. تمام برنامه‌ها باید به صورتی باشد که اگر مردم بخواهند در مسیر اصلاح قدم بردارند، مانعی بر سر راهشان وجود نداشته باشد (استادی: ۱۳۸۰، ۲۲).

بنابراین، مهم‌ترین وظیفه حاکم اسلامی، این است که زمینه رشد و شکوفایی استعدادها، و اصلاح و تربیت را در جامعه آماده سازد و آنها را در جهت کمال انسانی هدایت کند؛ زیرا حاکم اسلامی، نهادهای مهم تربیتی را در اختیار دارد.

۴. انواع سیره

به منظور روشن ساختن وظیفه حکومت اسلامی در تربیت اخلاقی جامعه، سیره حکومتی پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام بررسی می شود.

الف) سیره پیامبر ﷺ

از ادله ای که می شود برای اثبات وظیفه مندی حکومت اسلامی در تربیت اخلاقی جامعه استفاده کرد، سیره حکومتی پیامبر ﷺ است.

اولاً پیامبر ﷺ خود تشکیل حکومت داد و تاریخ، گواهی می دهد که حضرت با تشکیل حکومت به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام و هدایت و تربیت جامعه پرداخت.

ثانیاً پیامبر خدا ﷺ هر کسی را برای حاکمیت مأمور می کرد، به آنها توصیه می کرد که بخشی از برنامه حکومتی خود را به تربیت اخلاقی جامعه اختصاص دهید: الف) توصیه پیامبر ﷺ به معاذ بن جبل در زمانی که ایشان را به یمن فرستاد: «يَا مُعَاذُ... وَأَحْسِنْ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ» (حرانی، ۱۳۹۴ق: ۲۵). ب) توصیه پیامبر ﷺ به عتّاب بن أسید، زمانی که ایشان را والی مکه قرار داد: «وَكَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَتَّابِ بْنِ أُسَيْدٍ... [قَدْ] فَوَّضَ إِلَيْهِ... تَأْدِيبَ مَنْ زَالَ عَنِ أَدَبِ اللَّهِ مِنْكُمْ.» همان طور که در اصول گفته شده است، سیره دلالت بر جواز بالمعنی العام می کند (مظفر، ۲: ۱۳۷۰، ۵۱-۵۸).

ب) سیره ائمه علیهم السلام

اگرچه میان امامان شیعه فقط امام علی و امام حسن علیهم السلام فرصت کوتاهی پیدا کردند تا مدیریت سیاسی و اجتماعی مسلمانان را در حوزه حکومتی به عهده بگیرند، اما هیچ گاه دیگر امامان در رهبری و مدیریت سیاسی، فقهی، اجتماعی و تربیتی

جامعه کوتاهی نکرده‌اند و هر کدام مطابق مقتضیات زمان و شرایط خود، به هدایت و تربیت اخلاقی جامعه پرداختند.

به سیره و روش امام علی علیه السلام در زمان حکومتشان که در بیان خطبه‌ها و فعالیت‌های تربیتی است، می‌توان به عنوان دلیل استدلال نمود: «يُرْوَى عَنْ سَيِّدِنَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ لَمَّا كَانَ يُفْرَعُ مِنَ الْجِهَادِ يَتَفَرَّغُ لِتَعْلِيمِ النَّاسِ وَالْقَضَاءِ بَيْنَهُمْ فَإِذَا يُفْرَعُ مِنْ ذَلِكَ اشْتَغَلَ فِي حَائِطٍ لَهُ يَعْمَلُ فِيهِ بِيَدِهِ وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ ذَاكِرٌ لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ» (حلی: ۱۴۰۹، ۲۴۵). حضرت وقتی از جهاد فارغ می‌شد، برای تعلیم مردم و توجه دادن آنها به این مسائل و از جمله بُعدهای تعلیمی و فرهنگی - تربیتی، وقت می‌گذاشت.

۵. قواعد فقهیه

در اینجا به قاعده نفی سبیل، اهتمام به امور مسلمین و قاعده عدالت استدلال می‌شود:

الف) قاعده نفی سبیل

بر اساس قاعده نفی سبیل، رفع سلطه یک تکلیف الزامی بر حکومت اسلامی است. یکی از موارد که باعث رفع سلطه می‌شود، تربیت اخلاقی کردن جامعه است. پس تربیت اخلاقی جامعه برای رفع سلطه، یک تکلیف الزامی بر حکومت اسلامی است. طبق قاعده نفی سلطه، هر عمل و کاری که باعث سلطه شود، حرام و هر مقررات که باعث سلطه باطل، و هر کار که باعث رفع سلطه شود، واجب است. یکی از موارد که باعث سلطه کافران بر مسلمانان می‌شود، تربیت اخلاقی نکردن جامعه است. جامعه‌ای که از نظری اعتقادی، اخلاقی و... تربیت نشده باشد، یا از روی جهالت و بی‌دانشی زیر سیطره کفار می‌رود یا جبر زمانه مجبور می‌کند که سیطره او را بپذیرد پس برای رهایی از سیطره کفار از جامعه اسلامی، باید جامعه تربیت اخلاقی بشود. این، فرض و یک الزام بر همه از جمله حکومت اسلامی است.

این قاعده بیان‌گر جنبه ایجابی و سلبی است که جنبه سلبی آن، ناظر بر نفی سلطه بیگانگان بر مقدرات و سرنوشت سیاسی و اجتماعی مسلمانان است و جنبه ایجابی آن بیان‌گر وظیفه دینی مسلمانان در حفظ استقلال سیاسی و از بین بردن زمینه‌های وابستگی است (محمدی: ۱۳۹۳، ۱۶۹) در این جنبه ایجابی، از چیزهایی که زمینه‌های سلطه را از بین می‌برد، تربیت اخلاقی جامعه است.

ب) اهتمام به امور مسلمین

یکم - تربیت اخلاقی جامعه از اهم امور مسلمین است. دوم - تربیت کردن جامعه، مقدمات و زمینه‌ها و شرایطی می‌طلبد. مربی و تربیت‌کننده باید شرایط و اهلیت داشته باشد؛ «مثل علم و معرفت به موضوع و حکم و...» سوم - این شرایط در همه افراد جامعه فراهم نیست. چهارم - این شرایط در حاکم اسلامی به راحتی جمع است. پس حاکم اسلامی متصدی تربیت اخلاقی جامعه است. لذا طبق قاعده، بی‌اعتنا بودن حکومت اسلامی به تربیت اخلاقی جامعه، به معنای نادیده گرفتن یا عدم اهتمام به امور مسلمین است که بر اساس روایات «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ» (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۱۶۳)، این امر موجب خروج شخص از جرگه مسلمانان راستین و دخول او در زمره منافقین می‌شود. به تعبیر دیگر، اهتمام به امور مسلمین بر همگان از جمله حکومت اسلامی تکلیف است؛ چنان‌که شیخ حر عاملی فتوا به وجوب داده است: «بَابُ وُجُوبِ الْإِهْتِمَامِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۶: ۳۳۶).

امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید: «آنهایی که اسلام را خلاصه می‌کنند در این‌که بخورند و یک نماز بخوانند و یک روزه‌ای بگیرند و در گرفتاری این ملت، در گرفتاری این جامعه دخالت نکنند، به تربیت جامعه اهتمام نورزد، به حسب روایت پیامبر صلی الله علیه و آله اینها مسلم نیستند» (خمینی، ۱۳۷۸، ۱۵: ۵۰).

ج) قاعده «عدالت»

بر اساس قاعده عدالت، اجرای عدالت یک تکلیف الزامی بر حکومت اسلامی است. از طرفی، تربیت اخلاقی نکردن جامعه یک نوع ظلم است. هر جایی که ظلم صدق کند، آنجا تأمین عدالت برای دفع آن ظلم واجب می‌شود.

تربیت اخلاقی جامعه، یک حق ثابت برای افراد جامعه است؛ چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ... تَأْدِيبُكُمْ». تربیت یک حق است. اگر جامعه تربیت نشود و آن چیزهایی که از ضروریات و نیازهای زندگی جامعه است، به او آموخته نشود، فرد در جامعه دچار مشکل می‌شود و به سمت گناه و فساد کشیده می‌شود. اینجا عقل و عرف حکم می‌کند که باید او را تربیت کرد.

بنابراین، اولاً تربیت حق است. ثانیاً عقل، شرع و عرف حکم به ادای حق می‌کند. مفهوم عدل به اجمال (اعطاء کل ذی حق حقه) (خوانساری، ۱۳۵۵، ۴: ۲۷). و با تفصیل بیشتر «هی اعطاء کل ذی حق من القوی حقه و وضعه فی موضعه الذی ینبغی له» (طباطبائی، ۱۴۲۱، ۱: ۳۷۱) طبق قاعده عدالت، عدالت، حق هر صاحب حق را از نیروها به او دادن و در جایگاه مناسب خود قرار دادن است. این حد از تربیت را بر حکومت اسلامی واجب می‌کند.

مجموع دستاوردهای فقهی

۱. بر حکومت اسلامی، واجب است که تا زمینه تربیت اخلاقی جامعه را فراهم کنند.
۲. وجوب تربیت اخلاقی جامعه در اخلاقیات الزامی است؛ اما بیش از این محدوده، واجب نخواهد بود.
۳. وظایف تربیت اخلاقی جامعه بر حکومت اسلامی از نوع وجوبی عینی، نفسی، تعیینی، و تسبیبی است.

۴. وجوب تربیت اخلاقی جامعه از نوع واجبات توصلی است و مشروط به قصد قربت نیست.

۵. اگر مقدمات و زمینه‌سازی‌ها برای انجام «تربیت اخلاقی جامعه» واجب قلمداد شوند، انجام آنها نیز بر حکومت اسلامی واجب خواهد بود.

۶. اگر انجام مسئولیت ویژه حکومت اسلامی در تربیت اخلاقی جامعه به مقدمات علمی و عملی خود حاکم اسلامی نیازمند باشد (مهارت آموزی و...)، انجام این مقدمات واجب است.

منابع

قرآن

نهج البلاغه

۱. ابن سینا، حسین بن عبد الله، *الإلهيات من كتاب الشفاء*، تحقیق: حسن زاده آملی، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۳۷۶.
۲. ابن فارس، احمد، *معجم مقائیس اللغة*، قاهره، مکتب الاسلامیه، ۱۴۳۰ ق.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفوائد والبرهان فی شرح ارشاد الازدهان*، دفتر تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ایران، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.
۴. استادی، رضا، *بیست مجلس پیرامون عهدنامه مالک اشتر*، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰.
۵. اسماعیل علی، خالد، *القاموس المقارن لالفاظ القرآن الکریم*، مؤسسه البیدیل للنشر و الدراسات، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۳۰.
۶. اعرافی، علیرضا، *فقه تربیتی*، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۱.
۷. ———، *تربیت فرزند با رویکردی فقهی*، تحقیق: سید نقی موسوی، قم، مؤسسه اشراق.
۸. توماس هابز، *لویاتان*، مترجم: حسین بشیریه، نشر نی، ۱۳۹۸.
۹. جوادی آملی، عبدالله، *هدایت در قرآن*، قم، اسراء، چاپ دوم.
۱۰. حاجی میرزایی، فرزاد، «مکی و مدنی»، *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*، به کوشش بهاء الدین خرمشاهی، تهران، دوستان - ناهید، ۱۳۷۷.
۱۱. حرّانی، حسین بن شعبه، *تحف العقول*، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۳۹۴.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۹.
۱۳. حلی، نجم الدین، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*، تهران، استقلال، ۱۴۰۹.
۱۴. خدادادی، محمد اسماعیل، *مبانی علم سیاست*، یاقوت، ۱۳۹۰.
۱۵. خراسانی هروی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، [بی تا].
۱۶. خمینی، روح الله، *البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۱۷. ———، *صحیفه امام*، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۸.
۱۸. خندان، محسن، *تبلیغ اسلامی و دانش ارتباطات اجتماعی*، تهران، نشر سازمان تبلیغات، ۱۳۷۴.
۱۹. خوانساری، سید احمد، *جامع المدارک*، تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
۲۰. خویی، ابوالقاسم، *(اجود التقريرات) تقریرات بحث محقق نائینی*، مؤسسه مطبوعات دینی، قم، ۱۳۶۹.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲.
۲۲. زبیدی واسطی، سید محمد بن مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، منشورات بیروت، دار مکتبه الحیاة، ۱۴۰۶.
۲۳. سیوطی جلال الدین، *الدر المشور فی تفسیر المأثور*، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴.
۲۴. شیرازی، صدر الدین محمد، *الاسفار الاربعه*، قم، ۱۳۷۸ - ۱۳۸۹.
۲۵. طباطبائی، محمد حسین، *المیزان*، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة السادسة، قم، ۱۴۲۱.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، مکتبه العلمیة الاسلامیة، تهران، [بی تا].
۲۷. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرين*، تهران، نشر مرتضوی، ۱۳۶۴.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۰.
۲۹. عاملی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۲.
۳۰. عراقی، ضیاء الدین، *مقالات الصول*، مجمع فکراسلامی، قم ۱۴۲۰.
۳۱. فاضل لنکرانی، *اصول فقه شیعه*، قم، فیضیه، ۱۳۷۷.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.

۳۳. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحيط*، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳۴. فضل الله، محمد حسین، *من وحی القرآن*، دارالملاک، الطبعة الثانية، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۳۵. قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، ۱۴۳۰ق.
۳۶. قرطبی، محمد بن احمد، *تفسیر قرطبی*، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
۳۷. قمی، شیخ عباس، «*سفینه البحار ومدینه الحکم والاثار*» تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳.
۳۸. کرکی، علی بن حسین، *رساله وجوب نماز جمعه در عصر غیبت*، (نسخه خطی).
۳۹. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۴۰. مصباح یزدی، محمدتقی، *فلسفه اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته اللہ علیہ، ۱۳۹۴.
۴۱. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، مؤسسه الطباعة و النشر وازرة الثقافة و الارشاد الاسلامی، الطبعة الاولى، تهران، ۱۴۱۶ق.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، *انوارالاصول*، مطبعة امیرالمؤمنین، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۲۴ق.
۴۳. _____، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۸.
۴۴. میرداماد، محمدباقر بن محمد، *القبسات*، محقق: مهدی موسوی بهبهانی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش.
۴۵. نراقی، احمد، *عوائد الایام*، مکتبة بصیرتی، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۸ق.
۴۶. همت بناری، علی، *تعامل فقه و تربیت*، قم، آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته اللہ علیہ، چاپ اول، ۱۳۸۳.